

جغرافیای تاریخی شمال آذربایجان و قفقاز بر پایه منابع عصر صفوی

(۹۰۷-۸۵۱ق / ۱۴۵۵-۱۵۰۱م.)

دکتر شهرام پناهی خیابی panahi@post.com

استادیار گروه تاریخ، واحد شهربابک، دانشگاه آزاد اسلامی، شهربابک (نویسنده مسئول)

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا ۲۷۱-۲۰۰۸) - سال ۱۶ شماره ۶۱ - صفحه ۱۰۹-۱۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۴

چکیده

وقایع‌نگاران عصر صفوی در خلال نیمه دوم قرن نهم الی دهم هجری/پانزدهم تا شانزدهم میلادی، اقدامات نظامی مشایخ متأخر خاندان صفوی در نواحی آذربایجان شمالی و برخی مناطق قفقاز را به ثبت رسانده‌اند. در بدو امر، هدف اصلی گزارشات، توجیح رویکرد دینی مشایخ مذکور در مواجهه با مناطق غیرمسلمان شین در فراسوی مرزهای آذربایجان بوده است، مع‌ذالک به اتکای همین اطلاعات، نمونه‌هایی هرچندمجملاً از مسائل مرتبط با مردم شناسی و جغرافیای تاریخی نواحی یاد شده به دست می‌آید. در این ارتباط، سؤال هرچند ساده پژوهش حاضر، عبارت است از اینکه: اظهارات مورخان صفوی، چه مباحثی را در حوزه جغرافیای سیاسی و انسانی شمال آذربایجان و قفقاز معلوم می‌دارد؟ پرسش یادشده ما را به این فرضیه رهنمون می‌سازد که: عامل جغرافیایی، نقشی تاثیرگذار بر حوادث تاریخی آن دوران داشته و به تبع اقدام‌ها و چالش‌های پیش‌روی مشایخ صفوی، مسالک مورد نظر آنان در آذربایجان و قفقاز، محل کنجکاوی و مذاقه تیزبینانه مورخان قرار گرفته است. روش تحقیق حاضر، بر پایه تبیین‌های «روایی و علی» بوده و داده‌ها نیز بر اساس منابع عصر صفوی و پژوهش‌های متعارف جدید جمع‌آوری شده است. اما، یافته اصلی تحقیق، بیانگر دو نکته اساسی است: اولاً؛ اطلاعات ارائه‌شده با ویژگی‌های کنونی شمال آذربایجان و قفقاز همخوانی قابل‌قبولی دارد. ثانیاً؛ از نقطه نظر مورخان مذکور، توزیع جغرافیایی مناطق صرفاً به دلیل معرفی نقش‌های موصلاتی آن حائز اهمیت بوده و لذا، این دانستنی‌ها تنها بخش کوچکی از مجهولات ما نسبت به آن دوران را پاسخ می‌دهد.

واژگان کلیدی: جغرافیای تاریخی، آذربایجان، قفقاز، فرهنگ عامه، مشایخ صفوی.

مقدمه

جنش مبارزاتی مشایخ صفوی که بذر آن را شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵/ق/۱۳۳۴-۱۲۵۲م) در آذربایجان پراکند به موازات تحول در طریقت صفوی، به پیدایش و گسترش برخی اقدامات نظامی و تغییرات سیاسی و ایدئولوژیکی طی قرن هجدهم تا دهم هجری/ چهاردهم تا شانزدهم میلادی انجامید و به فرجام، در قالب یک حکومت شیعی به سال ۹۰۷/ق/۱۵۰۱م در تبریز تجلی پیدا کرد. در میانه‌های این گذار تاریخی، یعنی از نیمه دوم قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی، آذربایجان به‌کانون مداوم کشمکش‌های سیاسی و لشگری میان حکومت‌های قره‌قویونلو، آق‌قویونلو و صفویان (با انگیزه کسب اقتدار و حکومت در این خطه) تبدیل گشت؛ اینکه شیوخ متأخر صفوی (جنید، حیدر و اسماعیل میرزا)، طی سال‌های ۹۰۷-۸۵۱/ق/۱۵۰۱-۱۴۴۷م می‌کوشیدند تا با استیلا و یکپارچه نگه‌داشتن مرزهای آذربایجان تا ناحیه دربند در قفقاز جنوبی، وارد کارزارهای نظامی سختی شوند، این امر به لحاظ نتایج تاریخی آموزنده است و خود بحث مستوفایی را در این زمینه می‌طلبد، اما تکاپوهای فزاینده صفویان جهت سیطره به مرزوبوم قفقاز (خارج از ثغور آذربایجان) که با مقاصد متفاوتی صورت می‌پذیرفت، تاریخ‌نویسان صفوی را برآن داشت تا به نمایش ارزش فداکاری‌های شیوخ صفوی در مناطق غیرمسلمان‌نشین و ایمن ساختن سرزمین‌های اسلامی از مهاجمان مسیحی پردازند و در این میان، در تأمل به حوادث متواتر نقل شده در مآخذ آن دوران، می‌توان برخی اطلاعات محدود، ولی جالب توجه در وفاق با جغرافیای تاریخی شمال آذربایجان و قفقاز را ملاحظه کرد.

ارزش داده‌های مأخوذه، این کاستی را به ما یادآوری می‌کند که دانسته‌های جغرافیایی ما طی ادوار اشاره شده از قلمرو قفقاز در منابع اسلامی ناچیز است، چراکه اکثر نواحی قفقاز تا سده‌های میانی (تاریخ اسلام) در زمره ممالک اسلامی به‌شمار نمی‌آمدند و لذا، جغرافی‌نویسان مسلمان ضرورتی در توجه بدان مناطق نمی‌دیدند و لزوماً، همین امر به‌تنهایی برخی دلایل کمبود منابع کتبی را توجیه می‌کند. با این وصف، مقاله حاضر ضمن تفحص منابع مکتوب عصر صفوی، به طرح این

مسأله می‌پردازد که: «گزارش‌های وقایع‌نگاران، مبین کدام جلوه‌گاه‌های جغرافیایی (برمبنای مناطق مورد منازعه بین گروه‌های سیاسی و نظامی) از مناطق شمالی آذربایجان و حوزه قفقاز است؟ و با این فرض که: مسالک مورد توجه مورخان، بیانگر مناطق نفوذ و راهبردی جنگ‌سالاران صفوی است که برای آنها از نظر سیاسی اقتصادی، نظامی و مذهبی اهمیت فراوان داشت و از سوی دیگر، بیانگر تعاملات قدرت، فرهنگ و محیط جغرافیایی است که طی آن اقدامات نظامی تنها بخشی از انواع تعارضات، تکامل و آمیزش‌ها در تحولات تاریخی می‌باشد.

همچنین، به باور ما هدف اصلی گزارشات، حول تعیین آن دسته از قلمروهایی است که استراتژی‌های نظامی صفویان را شکل می‌دهند و البته، در همین شرایط نیز، با توجه به کمبود اطلاعات از پیش موجود، امکان شگرفی فراهم می‌گردد که تا مواضع شکافانه و با کنجکاوی هرچه تمام به بحث پیرامون مسائل مختلف و حیاتی پردازیم. به هر روی، اقوام ترک ساکنان اصلی سرزمین آذربایجان در طول تاریخ بوده‌اند و نیز جغرافیای تاریخی نسبتاً ثابتی داشته که از دربند در نواحی قفقاز جنوبی تا نواحی مرکزی ایران را شامل می‌شده است و لذا این مقاله تنها بخشی از اطلاعات ما در موضوع «جغرافیای تاریخی شمال آذربایجان و قفقاز» را در طی قرن هشتم تا دهم هجری را کامل خواهد کرد.

گزارش‌های مورخان صفوی از جغرافیای آذربایجان و قفقاز

از مشخصه‌های سال‌های ۹۰۷-۹۵۱ق/۱۵۰۱-۱۴۴۷م، در تاریخ‌نگاری عصر صفویه، شرح عملیات نظامی شبه‌نظامیان صفوی در آذربایجان شمالی و برخی از مناطق «قفقاز»^۱ می‌باشد که در عین حال،

۱. قفقاز (Caucasus) منطقه‌ای کوهستانی در جنوب غربی روسیه، که از غرب به دریای سیاه و آزوف، از شرق به دریای خزر، از شمال به اراضی پست کوما - مانچینگ و از جنوب به نواحی شمال غربی ایران و از جنوب غربی به ترکیه محدود می‌شود. مساحت قفقاز برابر است با ۴۴۰ هزار کیلومتر مربع و از نظر سیاسی به دو بخش قفقاز جنوبی (ماوراء قفقاز) و قفقاز شمالی تقسیم می‌شود. قفقاز جنوبی، جمهوری آذربایجان، ارمنستان، گرجستان و بخش‌هایی از شمال غربی ایران، یعنی آذربایجان و شمال شرق ترکیه را شامل می‌شود. قفقاز شمالی، جزئی از روسیه بوده و شامل: جمهوری‌های خودگردان داغستان، چیچن، اینگوش، اوستیای شمالی - آلتایا، کاباردینو - بالکاریا، قره‌چای، چرکسیا، سرزمین کراسنودار، آدیغه و سرزمین اتاوروپول می‌باشد. برای آگاهی از جغرافیا و ترکیب نژادی منطقه قفقاز، به منبع تازه‌تفحص شده ذیل مراجعه شود:

خود عنصری تعیین‌کننده در موفقیت آنان در کسب حکومت به شمار می‌آید. آنان برای نیل به چنین توفیقِ سترگی، به واژه‌های پُرآوازهٔ مقدس اسلامی به نام «غزا» و «جهاد» علیه متجاوزان به سرزمین‌های اسلامی متوسل شدند؛ چون هم مشروعیت دینی داشت و هم مقبولیت اجتماعی به ارمان می‌آورد.

از طرفی، به نظر می‌رسد این اقدامات - از لحاظ ضرورت‌های حوزهٔ جغرافیای تاریخی در مرزهای پهناور آذربایجان، بخشی از اهداف مربوط به رها سازی از یک تعارض تاریخی بلندمدت در نتیجهٔ حملات بیگانگان در این خطه بوده باشد. در این باره، ادبیات سیاسی مورخان صفوی، مشحون از انواع دلواپسی‌ها ناشی از تعرض دو گروه متجاسر به خاک آذربایجان، یعنی «نصرانی‌ها» و «کافران»^{۱۲} است. در اغلب موارد، منظور از نصرانی، ارامنهٔ مسیحی کم‌شمار و کاملاً متشتت در برخی نقاط قفقاز جنوبی، به همراه مسیحیان گرجی نسبتاً پُر شمار واقع در گرجستان کنونی می‌باشد و کافران نیز، «چرکس‌ها»^{۱۳} در نواحی مرزی قفقاز جنوبی و شمالی معرفی می‌گردند که معمولاً با بدگمانی بی‌اندازه‌ای در مورد خطرات از جانب آنان یاد شده است.

بدواً، لازم به ذکر است که در تاریخ با اسامی و توصیفات متعددی در خصوص چرکس‌ها مواجه هستیم و بالطبع، منظور ما صرفاً آن بخش از چرکس‌های تاریخی^{۱۴} را مدنظر دارد که در ملاحظات

Remezan Özey, Kafkaz Ülkeleri Coğrafiyasi (Anakara: Pagem akademi yayincilik

۲۰۱۶).

و نیز نگاه کنید به: بهرام امیراحمدیان، جغرافیای قفقاز (تهران: موسسهٔ چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۷)، ص ۱۳-

۱۱ و ۱۲-۱۲۰.

۲. در منابع بسیاری نام دو گروه یادشده به کار رفته است. برای نمونه، بنگرید به: عالم آرای صفوی (مؤلف ناشناس)، به کوشش

یدالله شکری، ج ۲ (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳)، ص ۲۹.

۳. در برخی مقاطع تاریخی، واژهٔ «سیرکاسی» معرف قبایل چرکس می‌باشد. و یا برای معرفی مردم اکرین جنوبی نیز از نام چرکس استفاده می‌شده است. بعدها، این نام عنوان کلی قبایل ترک قفقاز شمالی، از جمله: آبخاز، آبازی و آست شد. در حال حاضر، این نام معرف آن دسته از «آدیغه»‌هایی است که عمدتاً در ایالت خودمختار «قره‌چای - چرکس» در کنفدراسیون روسیه زندگی می‌کنند و پایتخت آن شهر «چرکسک» می‌باشد. این جمهوری در ۱۲ ژانویه ۱۹۲۲ میلادی تأسیس شده است. برای وقوف از موارد یادشده، نک شیرین آکینز، اقوام مسلمان اتحاد جماهیر شوروی، ترجمهٔ علی خزاعی فر (مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶)، ۲۸۲-۸۳. افزون بر آن، منابع پیش رو ما را با جغرافیا و سیر تحول تاریخی قوم اشاره‌شده آگاه می‌سازند:

منابع صفوی به میان آمده‌اند، یعنی جوامع منسوب به قوم «آدیغه (= آدیگه)» که وجه تسمیه‌شان از «گرگتی»، (نام یکی از همین قبایل) مشتق شده است. (آکینر، ۱۳۶۶، ۸۳-۲۸۲). همچنین، مقصود ما معرفی آن‌دسته از چرکس‌هایی است که از لحاظ جغرافیایی در شمال غربی قفقاز؛ از سمت مغرب به دریای سیاه، از جنوب به گرجستان، از جنوب شرقی به سرزمین ترکان تاتار محدود بوده‌اند. (پارسادوست، ۱۳۷۵، ۱۶۷ و ۶۵۷، ۲۰۱۳، Skutsch). گروه ساکن در آن حدود، در تعاملات به‌هم‌پیچیده قومی پس از قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی در ارتباط با ترکان پرنفوس قفقاز شمالی، خاصه «قره‌چای»ها** به صورتی دلخواه فرهنگ و زبان ترکی و به تبع آن اسلام را پذیرفتند. (آکینر، ۱۳۶۶، ۲۴۷ و ۲۸۸) مع الوصف، مآخذ صفوی به ما می‌گویند که در ایام یادشده بین طوایف چرکس گزایشی درخور به اسلام یا مسیحیت وجود نداشته است و لذا، آنان را به‌کمال جماعتی شوریده‌راه و مرتد می‌دانسته‌اند. برای نمونه، میرزامحمدیوسف قزوینی اصفهانی (تاریخ‌نگار و شاعر سده یازدهم هجری/هفدهم میلادی) در کتاب «خلدبرین»^۴ با لحنی بددلانه، اصرار دارد که مردمان چرکس به کلی «از حلیه ایمان عاری بوده‌اند» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲، ۵۴) و همین اندک به ما نشان می‌دهد که قزوینی می‌کوشیده تا مواجهه صفویان با آنها را برحق نشان دهد. همکاران دیگر او نیز عنوان می‌کنند که شیوخ صفوی در شهرت اقلیم چرکس‌ها به‌دیار بدکیشان و اینکه اولین ثغور مواجهه با این قوم در قفقاز شمالی با عنوان: «دارالاکفر - دارالحرب» (باکیخانوف، ۱۳۸۳، ۷۷) مشخص می‌گردید، «دفع کافران چرکس» را هدف اصلی اقدامات متواتر جنگی خود در قفقاز می‌دانسته‌اند. (جنابدی، ورق عکسی ۱۴۹ ب).

The Statesman's Year Book: from ۱۹۶۹ to ۱۹۹۰, Editor John Paxton (the University California's. Martin's Press, ۱۹۸۲), p۱۲۵۲ and Sefer E. Berzeg, kfkasya ve Çerkesler bibliografyası: Kafkasya gerçeği (Türkiye: Samsun. E.Berzeg, ۱۹۹۶).

Karachay **

۴. تألیف: ۱۰۷۸ق/۱۶۶۷م

باین حال، به خوبی می‌دانیم که پافشاری مورخان در بدآیین^۵ شناساندن چرکس‌ها، سازگاری چندانی با سیر تحوّل دینی^۶ در میان آنان ندارد؛ علاوه بر مرادۀ چرکسان با ترکان قفقاز شمالی (اندکی قبل از قرن دهم هجری/شانزدهم میلادی) که به مسلمان شدن جمعیت متراکمی از آنان انجامید، در تداوم ادوار، روابطشان با ترکان عثمانی اسلام را در میانشان تعمیق بخشید و لذا، بعید به نظر می‌رسد که وقایع‌نگاران صفوی در فاصله قرن دهم الی دوازدهم هجری، تماماً نسبت به مسائل مذکور بی‌اطلاع بوده باشند، ولی شاید بدگمانی آنها ناشی از این واقعیت بوده که چرکسان به جای مذهب شیعه، تحت تأثیر ترکان عثمانی، مذهب «سنّی حنفی» را برای خود برگزیده‌اند و این نشان می‌دهد که حملات صفویان بدان نقاط تأثیری در تغییر اعتقاداتشان بنابه آنچه که خود از آن متوقع بوده‌اند، نداشته‌است و البته، همین موضوع چارچوب معتبری را برای مشایخ غازی مسلک فراهم می‌ساخته تا ذیل اشاعۀ دین به جنگ‌های پی‌درپی علیه آنان مبادرت ورزند.

گفتنی است، صفویان در محاربه با چرکس‌ها، مستحضر به‌حمایت یکی از پشتیبانان قفقازی خود به نام «طبر سرانی»ها (Tabarsarani) بودند؛ مردمانی سبزه‌رو، با صورتهایی باریک، اندامی سترگ و دلیر (۲۷۰، ۲۰۰۰، Minahan) و به‌غایت چالاک و بلواطلب که جملگی، با انگیزه‌های ماجراجویانه شیوخ صفوی هماهنگی داشت. بالاخص، طبر سرانی‌ها، گاه‌ها به شکل گروهی از قبایل متحدال شکل، شامل «لزگین»^{*}، «آتولس»^{**} و «روتولس»ها^{***} معرفی شده‌اند. زبان شان، در

^۵ انواع اعتبارزادایی‌ها به‌مثابه آنچه‌که در متن فوق به‌کار رفته، فی‌الواقع از مفهوم فرّضی مورخان متعصّب از غیره مسلمان بودن اقوام دیگر ناشی می‌شده‌است. برای نمونه، فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی «عیسویان گرجی» را به‌صرف اینکه مسلمان نبودند، کافرانی بدطینت و فاسق می‌پندارد. نک. فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی اصفهانی، تاریخ عالم‌آرای امینی، عکسبرداری شده از نسخه خطی، کتابخانه فاتح استانبول، به‌شماره ۴۴۳۰، ورق عکسی ۱۷۳ب.

^۶ برای مطالعه بحث نسبتاً موسستوفایی درباره اعتقاد دینی چرکس‌ها از آغاز تا فرجام، نگاه کنید به:

Mustafa Özsaray, *Çerkeslerin İslamlaşması (Çerkeslerin Eski Dinleri ve İslamiyetin Kuzey kafkazyaya Girişi)*, (İstanbul: İz Yayıncılık, ۲۰۱۲).

هم‌اکنون، ساکنان ایالت چرکس - قره‌چای سنّی «حنفی مذهب» می‌باشند که در حوزه نظارتی مرکزی قفقاز شمالی و داغستان قراردارند. (آکینر، ۱۳۶۶، ۲۸۸).

* Lezgians
** Atuls
*** Rutuls

زمره خانواده «لزگی - سامور (سامورین)»^{۷*} در گروه جنوبی زبان‌های قفقازی^۷ قرار دارد و سرزمین کنونی ی. شان، واقع در کوه‌پایه‌های جمهوری خودمختار داغستان، یعنی جنوب شرق قفقاز در سواحل دریای خزر در مرز جمهوری آذربایجان و روسیه کنونی می‌باشد (باکیخانوف، ۱۳۸۳، ۲۴) و بدین‌جهت، همجواری طبرسران با ایالت آذربایجان، در منتهی‌الیه شمال ولایت شروان در غرب دربند،^۸ آنها را به متحدانی استراتژیک برای صفویان بدل نموده بود.

گفتنی است که مؤانست و اسلام‌پذیری طبرسرانی‌ها که با رواج زبان ترکی بین آنان همراه بود، در محدوده زمانی قرن اول لغایت دهم هجری،^۹ یعنی از زمان گسترش فتوحات اعراب تا حاکمیت ترکان اعم از سلاجقه، ایلخانان آلتین اورادا، قره‌قویونلوها، آق‌قویونلوها و در نهایت ترکان عثمانی در مرزوبوم قفقاز قابل تشخیص است (آکینر، ۱۳۶۶، ۹۱ و Minahan, ibid) و با وجود آنکه آنها شافعی‌مذهب از مذاهب اهل سنت بودند، این امر مانع از همکاری صفویان با آنها نگردید، چراکه که گروه متفق مشترکاً می‌توانستند علیه مسیحیان و رقبای محلی^{۱۰} خود در قفقاز وارد عمل شوند.

مع‌ذالک، همکاری طبرسرانی‌ها، واکنش‌هایی را میان مخالفان و موافقان صفوی برانگیخت: برای قیاس، فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی در اواسط قرن نهم هجری/ پانزدهم میلادی، باکلامی آکنده از نیش و کنایه می‌گوید: این معاونت فتنه‌گرانه معرف آن است که طبرسرانی‌ها «اغوا و اغرا» شدگانی

* Lezgi-Samur group or Samurian

^۷ سه خانواده زبانی در قفقاز عبارت‌اند از: ۱- قفقاز (ایبرو قفقاز) ۲- اورال - آلتایی (ترکی) ۳- مهاجران هندو اروپایی. در این میان، مشخصاً زبان‌های ترکی و روسی از جمله زبان‌های قالب ارتباطی در میان عموم مردم قفقاز است. برای مطالعه بیشتر، نک بهرام امیراحمدیان، بررسی کشورشناسی جمهوری آذربایجان (تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۳)، ص ۸-۷.

^۸ علی‌رغم تغییراتی که طی دو قرن اخیر در حوزه جغرافیای تاریخی آذربایجان رخ داده، تداوم همگرایی جغرافیایی و فرهنگی بین طبرسرانی‌ها و آذربایجانی‌ها همچنان محسوس است. چنانچه، گزارش‌های پس از سال ۱۹۷۹ میلادی در مورد فعالیت‌های سیاسی و انتخاباتی طبرسرانی‌ها در داغستان، تمایلات تقارب این قوم با آذربایجانی‌ها را نشان می‌دهد. برای جزئیات بیشتری در این باره، نک.

^۹ هفتم لغایت شانزدهم میلادی

^{۱۰} با در نظر گرفتن اینکه امروزه طبرسرانی‌ها با داشتن ۱۲۰۰۰ نفر جمعیت، تنها ادرصد کل نفوس داغستان را تشکیل می‌دهند، نشان می‌دهد که تا چه حد نیازمند کمک صفویان برای مقابله با رقبای محلی خود بوده‌اند. برای آگاهی از آمار اشاره‌شده، نک.

در خدمت مقاصد م. شایخ حیلہ گر صفوی در قفقاز هستند. (خنجی، ورق عکس ۱۳۷ ب) و برخلاف آن، اسکندر بیگ ترکمان (مورخ و ادیب قرن دهم و یازدهم هجری / شانزدهم و هفدهم میلادی) آنان را از خدمتگزاران جان برکف «مشایخ ارجمند» دانسته و با لفظ دوستانه‌ای به سادگی می‌گوید که «همیشه هواخواه این سلسله علیه بوده‌اند» (ترکمان منشی، ۱۳۶۴، ۱۸). با اینحال، هیچ‌یک از دو مورخ یاد شده، شرحی از جغرافیای طبرسران ارائه نمی‌دهند، ولی توضیحات بعدی‌یشان به شکلی رمزآلود ما را با ضرورت‌هایی آشنا می‌سازد که فوراً در پی توضیح خطه دربند (دمیرقاپی) آمده‌است، به این معنی که دربند یک گذرگاه استثنایی جهت نفوذ به قفقاز شمالی با مسیرهایی صعب‌العبور بود که در این راه پُریچ و خم، طبرسرانی‌ها به‌عنوان عاملان تسهیل‌کننده این ارتباط (برای صفویان) در کناره‌های غربی دربند، نقش اساسی را داشتند.

درکل، رشته کوه‌های بزرگ قفقاز، فاصله دریای خزر و سیاه را چنان دربرگرفته‌است که جز چند معبر شاق از جمله دمیرقاپی و داریول (به ترکی، یعنی گذرگاه باریک)، هیچ شاهراه ارتباطی دیگری بین قفقاز جنوبی با قفقاز شمالی و اراضی ماوراء آن ندارد. (رئیس‌نیا، ۱۳۸۰، ۵) در این میان صفوی برای دسترسی به سرزمین چرکس‌ها اضطراراً می‌بایست از دربند می‌گذشتند که در درون آخرین پایانه‌های کرانه شمال آذربایجان قرار داشت. این راه در طول ساحل غربی دریای خزر امتداد داشت و استحکامات آن به همت ترکان آن دیار بنا شده بود. جاذب‌آنکه در این عبورگاه، کوه آن‌چنان به ساحل نزدیک می‌شود که فقط از معبر تنگی تردد در آن میسر است و به دلیل ویژگی غیرقابل نفوذش در تاریخ با القابی چون: «دمیرقاپی»؛ به ترکی، یعنی دروازه آهنین (هیتس، ۱۳۶۲، ۹۷) و «دروازه قیامت» (باکیخانوف، ۱۳۸۳، ۱۰۵) مشهور بوده‌است که مبین نوعی ایهام سیاسی در هجوم ناموفق مهاجمان به دربند می‌باشد. برای نمونه، اسکندر بیگ درباره استواری دربند با بیانی مشحون از خیرگی و اعجاب می‌نویسد:

«... و آن شهر است از بلاد معموره جهان باب‌الابواب مشهور و قلعه‌اش حصنی است. سپهر اساس مانند سد سکندر و به متانت و استحکام معروف و برالسنه وافواه مذکور...» (ترکمان منشی، ۱۳۶۴، ۱۹).

افزون بر آن، «سفرنامه‌های ونیزیان»^{۱۱} که در قرن نهم و دهم هجری / پانزدهم و شانزدهم میلادی) به کتابت درآمده، اطلاعات کم‌وبیشی دربارهٔ دربند به دست می‌دهد. یکی از این گزارشات برانگیزاننده به ما می‌گوید که یورشگران به مرزوبوم چرکس‌ها می‌بایست از دمیرقاپی عبور نمایند؛ منطقه‌ای که مردمی صبور و بی‌باک داشته و ساکنانش، اکثراً به ترکی (ترکی آذربایجانی) سخن می‌گویند. (سفرنامه‌های ونیزیان، ۱۳۴۹، ۴۰۲) از طرفی، نکتهٔ مهمتر این گزارش در آن است که دربند جزو آخرین ناحیهٔ شمالی ایالت آذربایجان (تحت کنترل صفویان)، یعنی نقطهٔ ترخیص این جغرافیا به سوی قفقاز شمالی معرفی می‌گردد. (همان). از این زاویه و با بررسی دیگر منابع مؤثقی تاریخی، امروزه تا حد قابل‌قبولی مطمئن هستیم که آذربایجان به عنوان یک واحد جغرافیایی، قومی و فرهنگی به‌هم‌پیوسته از دربند قفقاز تا تمام استان‌های آذربایجان کنونی ایران و در مواقعی تا نواحی مرکزی کشور (ساوه و ارک کنونی) را شامل می‌شده‌است، گرچه از قرن نوزدهم میلادی به بعد، مرتباً در ثغور و اسامی جغرافیای تاریخی یادشده تغییراتی رخ داده^{۱۲}، مع‌ذالک اکثر مردم این پخشار جغرافیایی گسترده امروزه نیز همچنان به ترکی سخن می‌گویند که از لحاظ مردم‌شناسی فرهنگی واجد پیغام اساسی و اهمیت فراوان است.

^{۱۱} ونیزیان از طرف جمهوری ونیز (۶۹۷ الی ۱۷۹۷م) در فاصلهٔ سلطنت اوزون‌حسن (۸۷۲-۸۷۲/ق ۷۸-۷۸/۱۴۶۸م) پادشاه آق‌قویونلوها و شاه‌هماسب صفوی (۹۳۰-۹۳۰/ق ۶۷-۶۷/۱۵۲۴م)، دومین پادشاه صفوی و با هدف‌های سیاسی تجاری، خاصهٔ تحریص ایران به‌جنگ با امپراطوری عثمانی در منطقه حضور داشتند. در مجموع، گزارشاتشان مشتمل بر شش سفرنامه است که در آن اطلاعات سودمندی از آسیای صغیر، آذربایجان و قفقاز ارائه گردیده‌است. برای مطالعهٔ بیشتر در این باره، نگاه کنید به: عزیزالله بیات، شناسایی منابع و مآخذ ایران: از آغاز سلسلهٔ صفویه تا مشروطیت، ج ۲ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۴)، ص ۶۶.

^{۱۲} جغرافیای تاریخی آذربایجان طی دورهٔ اوک و دوم جنگ‌های ایران و روس (مجموعاً: ۴۱-۲۱۸/ق ۲۵-۲۵/۱۸۰۳م) به دو قسمت جنوبی و شمالی، تحت نفوذ ایران و روسیه تقسیم شد. در این میان، بخش‌های شمالی، مابین سال‌های ۲۴-۱۹۲۰ میلادی، به مرور تغییراتی کرد، از جمله: منتزع ساختن ولایات «گویجه» و «زنگه‌زور» و الحاق اجباری آن به ارمنستان بود. افزون بر آن، دربند نیز به جمهوری داغستان در کنفدراسیون روسیه ملحق گردید. در ۲۸ می سال ۱۹۱۸ میلادی، مساحت آذربایجان شمالی ۱۱۴ هزار کیلومتر مربع بود که پس از دخالت‌های سبطره‌جویانهٔ روس‌ها، ۲۸ هزار کیلومتر از آن جدا شده و تحت تصرف جمهوری‌های پیرامون قرار گرفت. لازم‌به‌ذکر است که از سال ۱۹۹۰ میلادی جمهوری ارمنستان، حدود ۲۰ درصد از خاک آذربایجان در قره‌باغ و شهرهای اطراف آن را در اشغال نظامی دارد. برای مطالعهٔ بیشتر، نک. امیراحمدیان، بررسی کشورشناسی جمهوری آذربایجان، ص ۵۸.

اما، از نقطه نظر منابع تاریخی درمی یابیم که تکالیف م شاخ صفوی در تأمین امنیت آذربایجان برای شان از هر امر دیگری مقدم می شد و از جمله ناامنی ها همواره از جانب شمال غربی از رفتارهای غیرعادی مسیحیان گرجستان* و مناطق پیرامون بر این خطه تحمیل می شده است. در اینجا، در ابتدا تصریح می کنیم که اهمیت گرجستان در قفقاز جنوبی برای صفویان و عثمانی ها در چارچوب منطقه ای؛ راهبرد نظامی و سیاست ژئواستراتژیکی قابل ارزیابی ست. تاریخ گرجستان از زمان پادشاهی ایبری** (۳۰۲ق.م الی ۵۸۰م) تا حملات مغولان در ۱۳۲۶م، به دو دوره مجزا تقسیم می شود: دوره اول؛ از زمان باستان تا حضور اسلام در قفقاز جنوبی مشحون از موضوعات تاریخ سیاسی آن قلمرو می باشد. در دوره دوم؛ پس از قرن هشتم هجری/ چهاردهم میلادی، به تناوب و با انگیزه های مختلف تیموریان، ترکان عثمانی و صفوی و روس ها به قلمرو آنان یورش برده و سرزمین آنان را به انقیاد خود درآوردند. برای نمونه، در قرن دهم و یازدهم هجری/ شانزدهم و هفدهم میلادی، صفویان ۲۳ بار بدان منطقه حمله کردند و درحالی که عثمانی ها بر غرب گرجستان مسلط بودند، صفویان سعی داشتند شرق آن خطه را به کنترل خود درآورند.^{۱۳} مع الوصف، نیم قرن پیش از توسعه طلبی های ارضی حکومت صفویان (۹۰۷-۱۱۳۴ق/ ۱۷۲۲-۱۵۰۱م)، مشایخ صفوی به جد می گوئید شیلندتا از نیمه دوم قرن نهم هجری/ پانزدهم میلادی به قلمرو گرجستان نفوذ نمایند.

در آن روزگار همچون ایام حاضر، گرجستان با مرکزیت تفلیس* از ناحیه شمال غربی هم سایه آذربایجان بود و مرزهای آن از شمال قره باغ در آذربایجان تا ساحل دریای سیاه امتداد داشت.^{۱۴}

* Georgia

** Iberia

^{۱۳}. برای آگاهی مختصر از تاریخ گرجستان، نکه الهامه مفتاح و وهاب ولی، نگاهی به ایران شناسی و ایران شناسان کشورهای مشترک المنافع و قفقاز (تهران: انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۲)، ص ۱۸۰.

Country Studies, edited by Glenn E. Curtis: Armenia, Azerbaijan and Georgia (Washington DC, publishing, ۱۹۹۵). P ۱۵۷-۵۹.

* Tbilisi

^{۱۴}. ولایت های مهم گرجستان در قرن دهم هجری/ شانزدهم میلادی، از جنوب به شمال غربی، به ترتیب عبارت بودند از: کاخ (Kakhetia)، کارتیل (Karelia) (به مرکزیت تفلیس) ایمرتیل (Imeretia) و مینگرل (Mingrelia) که در کنار دریای سیاه ولایت های غربی گرجستان را تشکیل می دادند.

تفلیس شهری راهبردی و فریبنده برای فاتحان قفقاز جنوبی به شمار می‌رفت و برخلاف مشکلات ارضی که در رخنه به قفقاز شمالی وجود داشت، از جانب آذربایجان «گذرگاهی که از شهر گنجه می‌گذشت» (بارتلد، ۱۳۷۷، ۳۸۲) امکان دسترسی راحت‌تر به آن شهر را فراهم می‌ساخت. این گذرگاه طبیعی بخشی از راهی بود که از شهر «بردعه یا بردع»^{**} در مرکز آذربایجان شمالی (جنوبی‌ترین نقطه قفقاز) منشعب می‌شد و مرکز جدایی راه‌های تجاری بود که همواره مسلمان به‌کار می‌گرفتند (همان).

جدای از ارتباط جغرافیایی گفته‌شده، مجاورت مسلمانان و مسیحیان، همواره با تنش‌های ناشی از رقابت‌های سرزمینی و دینی درهم‌آمیخته بود و بالطبع همین مسئله، انگیزه سازگاری را فراهم می‌سازد تا دلیل توجه صفویان به گرجستان را درک کنیم. در این باره، کتاب تاریخ عالم‌آرای عباسی توجه ما را به فرصت‌طلبی مسیحیان جلب کرده و می‌گوید که طبق عادت معمول گرجی‌ها همواره با مشاهده هرگونه ضعف حکومت مرکزی در آذربایجان، مجال اشغال مناطق اسلامی را مساعد دیده و بنای هرج و مرج و غارت در این خطه می‌گذاشتند:

«... اکثر اوقات که ولات آنجا را استقلال و اقتداری نبود کفره کرج^{۱۵} لشگر حواشی آن ملک کشیده متعرض مسلمانان می‌شده‌اند.» (ترکمان منشی، ۱۳۶۴، ۶۷).

مطالعه دیگر مآخذ تاریخی (قرن نهم و دهم هجری/ پانزدهم و شانزدهم میلادی)، ما را با نگرانی‌های مشابهی آشنا می‌سازد و هم‌اینکه اقدامات مشایخ صفوی و دیگر غازیان مسلمان علیه

^{**} به ترکی آذربایجانی: Bərdəθ

^{۱۵} مراد از «کفره کرج» در متن بالا، کافران مسیحی می‌باشد که در منابع متعدد و با لحنی تحقیرآمیز به‌کار می‌رفته‌است. برای نمونه، نگاه کنید به: خنجی، تاریخ عالم‌آرای امینی، ورق عکسی ۱۷۳ ب و ترکمان منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۶۷. لسترنیج معتقد است که این اصطلاح، مشخصاً در مورد «طوائف گرجی» اطلاق می‌کرده‌است. برای آگاهی، نک. گای لسترنیج. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ج ۸ (تهران: شرکت انتشارات علمی - فرهنگی، ۱۳۸۳)، ص ۱۹۵.

گرچی‌ها^{۱۶} نوعی مبارزه شجاعانه برای صیانت سرزمین‌های اسلامی به شمار می‌رفته‌است. برای مثال، روزبهان خنجی (وقایع‌نگار آق‌قویونلوها) در شرح شمایی کلی از گرجستان می‌نویسد:

«... مدینه تفلیس از مداین نامی و به اخبار اهل خبرت بنای اسلامیه ست^{۱۷}... درو وافر مسکون کفار کرج محقق فرمود... همانا بواسطه اختلاف ملوک اسلام در آن بلده طیبه این خبیثان مقام کرده... و م ساجد که معابر اصغیاء ملت نبوی ست خیط خیول کرده عیسوی گشته و مدت مدید آن بلاد در دست فساد آن فساد مانده [است]. (خنجی اصفهان، ورق عکسی ۱۷۳ ب).

همسو با آن، میرزاییگ جنابادی در کتاب «روضه‌الصفویه»^{۱۸} متذکر می‌شود، در شبیخون صفویان به مملکت گرجستان همواره گرجیانی کیفر داده می‌شدند^{۱۹} که پیش‌تر سابقه شرارت و فتنه‌طلبی بی‌حد و حصری علیه مسلمانان ترک آذربایجانی داشتند. (جنابادی، ورق عکسی ۱۴۹ ب). تهریر این که، در این عداوت دو طرفه، تاراج اموال و به اسارت درآوردن اهالی رواج فراوان داشت. برای مثال، شیخ‌حیدر صفوی (متوفی: ۸۹۳ق/۱۴۸۸م) پس از اتمام یکی از پیکارهای نظامی‌اش در قفقاز و در بازگشت به اردبیل «قریب شش‌هزار برده [اسیر گرجی و چرکسی] ببلاد اسلام رسانید» (خنجی اصفهانی، ورق عکسی ۱۴۲ ب) و نیز، حسب خشنودی سلطان یعقوب‌بیگ (پادشاه آق‌قویونلو)

^{۱۶}. برای نمونه، اوزون‌حسن (۸۵۷-۸۳۳ق/۷۸-۱۴۵۳م) فرمانروای آق‌قویونلو، با انگیزه رفع حرمت‌شکنی از اماکن مقدسه اسلامی، بیش از پنج‌بار به گرجستان لشکرکشی کرد (خنجی، ورق عکسی ۱۷۳ ب) و پسر و جانشینش او سلطان یعقوب بیگ (۸۵-۸۸۳ق/۸۰-۱۴۷۸م) نیز با انگیزه‌های مشابهی حملات بدان مناطق را توسعه بخشید. برای آگاهی، نک. سفرنامه‌های ونیزیان، ص، ۲۹۹-۳۰۰ و یحیی عبدالطیف قزوینی، لب‌التواریخ، به خط محمدباقر نیرومند و به سفارش ظیاء‌الدین محیط (تهران: انتشارات بنیاد گويا، ۱۳۶۳)، ص ۳۶۲.

^{۱۷}. در دوره میانی اسلامی، تفلیس از جمله شهرهایی بود که همزمان دو گروه جامعه مسلمانان و مسیحان در آن حضور داشتند مردم ولایت آبخاز یا آبخاس (Abkhaz) که در مجاورت تفلیس زندگی می‌کردند، مسلمانان بودند و همزمان در شهر و اطراف آن طوایف گرجی و آنان حضور داشتند که مسیحی به شمار می‌رفتند. با اینحال، پس از یورش‌های امیر تیمور در اواخر قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی، تعداد بیشتری از نفوس تفلیس به اسلام گرویدند. برای مطالعه بیشتر، نک. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۱۹۵.

^{۱۸}. تألیف: ۱۰۳۶ق/۱۶۲۷م

^{۱۹}. در یکی از متون سفرنامه ونیزیان، مبنای اساسی مبارزات صفویان در قفقاز را نفرت از مسیحیان دانسته‌است (سفرنامه‌های ونیزیان، ص ۴۰۷). مع‌ذالك، در این مورد هیچ اشاره‌ای به رفتارهای خصمانه مسیحیان علیه مسلمانان نشده‌است.

تعدای از این محبوسان را به عنوان «بندگان درگاه» به سلطان پیش کش کرد. (همان، ورق عکسی ۱۴۲ ب).

اما، رزمایش ایدئولوژیکی یاد شده، تنها بخشی از واقعیت است؛ مقوله دیگر، مبنای سیاست غایی شیوخ صفوی برای کنترل مناطقی از آذربایجان است. در این باره، منابع اولیه چندی نکته سنجانه، توجه ما را به اهداف صفویان در «تملک شیروان» جلب می نمایند^{۲۰} که در اینجا نیز، ارزش توضیحاتشان برای ما آشنایی با آن حوزه جغرافیایی است. در یک گزارش مستثنا، اسکندر بیگ ترکمان با بیانی رمزآلود، مقصود از واقعیت نظامی گری صفویان را در راستای تصرف «مملکت کثیر المنفعت شیروان» ارزیابی می کند. (ترکمان منشی، ۱۳۶۴، ۶۳). معذالک، او تنها بحث محدودی را در حوزه روابط ارضی با همسایگان پیش می کشد و واضح نمی سازد که تا چه حد این منافع، خود ناظر بر ارزش های ژئوپولیتیکی، اقتصادی و سابقه تاریخی این منطقه از تاریخ آذربایجان است.

بالاجمال، از لحاظ تاریخی، اولین مرحله تکامل سیاسی شروان* با تأسیس حکومت آلبانیایی قفقاز با مرکزیت «قبله»** در سده چهارم پیش از میلاد و سپس اقوام و حکومت های ترک در این منطقه قابل شناسایی است. (امیراحمدیان، ۱۳۸۳، ۱۸۱). پس از اسلام کلیه مناطق آذربایجان، از جمله شروان ضمن حفظ هویت ترکی آذربایجانی تحت حکومت خلفای اموی و عباسی قرار گرفت (باکیخانوف، ۱۳۸۳، ۸۲-۱۶۱). در ادوار بعدی، این ناحیه در ترکیب حکومت های سلجوقیان، ایلدگرها، خوارزمشاهیان و ایلخانان قرار داشت (همان، ۸۲ و ۸۷). در فاصله قرن هفتم تا تأسیس حکومت صفوی (قرن دهم هجری)، شروان تحت حاکمیت شروان شاهان (سلسله محلی در شروان) و در ارتباط با حکومت های مستقر در آذربایجان به حیات سیاسی خود ادامه داد و در همین ادوار بود که وضعیت اجتماعی و اقتصادی این قلمرو به صورت خیره کننده ای شکوفا گردید. (همان، ۱۰۳

^{۲۰} برای نمونه، مراجعه کنید به: خدجی اصفهانی، تاریخ عالم آرای امیر خانی، ورق عکسی ۱۳۸ ب؛ ترکمان منشی،

تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۸، عبدلطیف قزوینی، لب التواریخ، ص ۳۸۱.

* به ترکی آذربایجانی: Şirvan

** به ترکی آذربایجانی: Gəbələ

و امیراحمدیان، ۱۳۸۳، ۱۸۱). خنجی، متذکر می‌شود که حکام آق‌قویونلو به خاطر اهمیت سیاسی و شهرت اقتصادی فرهنگی^{۲۱} شروان، اصطلاح «جلال السلطنه» را به این منطقه حکومتی وابسته به خود به کار می‌بردند و در این میان، عباسقلی آقا باکیخانوف مؤلف «گلستان ارم» درباره توزیع جغرافیایی* شروان - که قیاساً در تمامی ادوار مختلف نیز، بدیگونه بوده است - می‌نویسد:

«ولایت شیروان از طرف شرق به دریای خزر و از سمت جنوب غربی به رود کر که آن را از ولایت مغان ... فصل می‌دهد و از جانب شمال غربی به رود قانق و به خط غیرمعین از ناحیه ایلیسو و پشته بلند قفقاز و سلسله جبال که ناحیه کوره و طبرسران را از مملکت غازی قموق و قبطاق امتیاز می‌بخشد و از آنجا به مجرای رود دروق تا محل اتصال آن به دریای خزر مسدود بود».^{۲۲} (باکیخانوف، ۱۳۸۳، ۲۴).

در عین حال، توضیحات سابق‌الذکر ما را با ارزش حیاتی جغرافیای شمال آذربایجان آشنا می‌سازد که ملهم از ارتباط این خطه با سایر نقاط قفقاز می‌باشد. در این چشمانداز، از میان شهرهای^{۲۳} حوزه شروان، «شکی»^{*} نقش سرحدی در پیوستگی با قفقاز شمالی و جنوبی داشت. چنانچه، اسکندریگ ترکمان، در شرح مختصری از مسالک آذربایجان، شکی را «شمال رویه شیروان» معرفی می‌کند (ترکمان منشی، ۱۳۶۴، ۱۹) و تصریح می‌دارد که ولایت شروان و شکی به گرجستانات اقرب است». (همان، ۶۷) و یا در اظهارنظر دیگری، اذعان می‌دارد:

^{۲۱}. از لحاظ اقتصادی، شرایط استثنایی گیاهی و جانوری، وفور معادن و پوشش گیاهی خیره‌کننده، از جمله عوامل توجه دائمی حکومت‌گران به این منطقه در طول تاریخ بوده است. (باکیخانوف، ۱۳۸۳، ۲۴؛ امیراحمدیان، ۱۳۸۳، ۱۸۰ و لسترنیج، ۱۳۸۳، ۱۹۳) و از لحاظ فرهنگی، شاعران ترک، میراث ارز شمندی را در تاریخ ادبیات آذربایجان به یادگار گذاشته‌اند. برای آگاهی مضاعف در این باره، نک. باکیخانوف، گلستان ارم، ص ۳۲.

* Geographical Distribution

^{۲۲}. برای توضیحات مشابه، نک. امیراحمدیان، کشورشناسی جمهوری آذربایجان، ص ۱۸۰ و لسترنیج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۱۹۳. و برای آگاهی میسوطی از جغرافیای کنونی شروان، نک.

Ateş Ehedli, "Şirvan Halk Biliminin Coğrafi Tarih ve Etnoğrafik İlkeleri", Motif Akademi Halkbilimi Dergisi, Azerbaycan Özel sayisi- 1, (2011) Ocak- Haziran), s. ۳۱

^{۲۳}. شهرهای باکو، قبه، دربند، طبرسران، کوره و ناحیه ایلیسو و شکی در محدوده ولایت شروان قرار داشتند. نک. باکیخانوف،

گلستان ارم، ص ۲۴.

* به ترکی آذربایجانی: Şəki

«... دوطرف آنبشیروان پیوسته است و یکطرف آن بگرجستانات و طرف دیگر به داغستان و البرزکوه^{۲۴} متصل است». (همان، ۶۶-۶۵).

گزارش مذکور، به میزان کافی بسندگی لازم برای تعیین وضعیت سوق الجیشی منطقه را به دست می‌دهد؛ به این معنی که مشایخ صفوی هنگام جهاد علیه مسیحیان، نخست می‌بایست از طرف «شکی» و یا «شروان» راه خود را برای گرجستان و یا داغستان هموار نمایند. شگفت‌این‌که، این تحرکات پی‌درپی در درون خاک آذربایجان، به‌ناگه و سوسه‌تصرف شروان و مواجهه با دولت آق‌قویونلو و وابستگان محلی را در خاطر صفویان برانگیخت. طبق انگیزه اخیر، شیخ حیدر صفوی (۸۶۴-۹۳۳ق/۸۸-۱۴۶۰م) در یکی از مهیج‌ترین عملیات‌های نظامی‌اش در قفقاز (۸۹۳ق/۱۴۸۸م)، بدو، شکی را پایگاه تدارکاتی در حمله به طوائف گرجی قرار داد، ولی ناگهان در اقدامی صاعقه‌وار حملات خود را به قصد تسخیر شروان و قلعه‌های اطراف آن تغییر داد، ولی در نهایت به شکلی فاجعه‌بار شکست‌خورده و کشته‌شد.^{۲۵} در ادامه و به‌طرزی مشابه، فرزند او اسماعیل میرزا (۹۰۷-۳۰ق/۲۴-۱۵۰۱م) در اولین اقدام برای کسب حاکمیت آذربایجان، در اوایل سال ۹۰۶ق/۱۵۰۰م به گرجستان یورش برد و پس از انقیاد آن قلمرو بلافاصله به شروان بازگشت و در نزدیکی قلعه گلستان، فرخ‌یسار شروان‌شاه (متحد آق‌قویونلوها) را شکست‌داده^{۲۶} و در پی آن شهر

^{۲۴} البرز و البرزو (به کسر همزه) تلفظ می‌شود و آن نام بلندترین قلّه جبال قفقاز است. ولی در ایران (به فتح حمزه) تلفظ می‌گردد و مقصود از آن رشته کوه‌های عظیمی‌ست که بلندترین آن موسوم به دماوند است در شمال تهران. برای آگاهی بیشتر، نک. لسترنیچ، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۱۹۵. و پیگولوسکایا و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی. ترجمه کریم کشاورز، ج ۴ (تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۴)، ص ۵.

^{۲۵} برای رویداد اشاره‌شده، نک. خنجی، تاریخ عالم‌آرای امینی، ورق‌های عکسی ۱۴۱ الف و ب الی ۱۵۶ الف و ب؛ غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی خواندمیر، تاریخ حبیب‌السیب فی اخبار افراد بشر، با مقدمه جلال‌الدین همائی، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، ج ۳ (تهران: کتاب‌فروشی خیام، ۱۳۶۲)، ص ۲۸ و ۳۲ و ۴۳ و قاضی‌احمد غفاری غزوینی، تاریخ جهان‌آرا، دیباچه از حسن نراقی (تهران: کتاب‌فروشی حافظ، ۱۴۰۴ق)، ص ۲۶۲.

^{۲۶} شروان‌شاهان، حکومت محلی تابع قره‌قویونلو و آق‌قویونلوها در آذربایجان بودند که پس از شکست از اسماعیل میرزا و با حفظ نوعی خودمدیری داخلی تابع حکومت صفویان گشتند. اما، بی‌ثباتی سیاسی دوره حکومت شاه‌رخ‌بن فرخ‌یسار شاه‌طهماسب اول (۹۳۰-۷۶۱ق/۱۵۲۴م) را مصمم ساخت تا برادرش القاص میرزا را در سال ۹۴۵ق/۱۵۳۸م، به‌منظور تسخیر مناطق حکومتی آنان گسیل دارد که با این رویداد، شروان‌شاهان منقرض گردیده و شروان نیز به عنوان ولایتی از آذربایجان تحت نظارت مستقیم صفویان قرارگرفت. برای مطالعه جزئیات بیشتر، نک. رضاقلی‌خان هدایت. تاریخ روضه‌الصفای ناصری: در ذکر پادشاهان دوره

باکو را نیز متصرف شد. و به فرجام، در جنگ شرور در ناحیه نخجوان در سال ۹۰۷ق/۱۵۰۱م سپاهیان الوند میرزا فرمانروای آق‌قویولور را درهم شکست و با این اتفاق، کنترل قاطع سرزمین آذربایجان به دست او افتاد و با تاج‌گذاری که آغاز این سال در تبریز انجام داد، سلسله حکومتی صفویان را در آذربایجان تأسیس نمود.^{۲۷}

با تأسیس حکومت صفوی که با تصرف مناطق قفقاز جنوبی همراه بود، موقتاً، زنجیره علت و معلول‌های مورخان صفوی به حوزه قفقاز پایان می‌پذیرد. معالوف، در سنوات بعدی، رقابت‌های صفویان و عثمانی‌ها بر سر مناطق مورد منازعه در بخش‌های جنوبی و شمالی قفقاز که تا قرن یازدهم هجری/ هفدهم میلادی ادامه داشت، به صورتی کمابیش برای وقایع‌نگاران صفوی انگیزه دگرباره‌ای فراهم ساخت که به نکته‌گیری از وقایع و یا توصیف جغرافیای آن مناطق پردازند. گرچه، در تمامی مراحل گزارشات آنان فاقد نوعی نگرش آگاهانه به جغرافیا بود، با اینحال، همین اندک نیز می‌تواند نمونه‌های پژوهشی لازم برای بررسی مجدد جغرافیای تاریخی شمال آذربایجان و قفقاز جنوبی را فراهم نماید.

نتیجه‌گیری:

در مورد جغرافیای تاریخی قفقاز و آذربایجان، بخش اعظم مشکلات از کمبود اطلاعات و همچنین، ضعف تفکر سیر و تأویل در باره آنچه که در اختیار داریم ناشی می‌شود. لذا، گاه‌ها منابع مک‌توب تاریخی فرصت مغتنمی را برای کسب دانش جغرافیایی

صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه، ج ۸ (قم: کتاب‌فروشی‌های خیام و پیروزی، ۱۳۳۹)، ص ۷۰-۶۸. و برای تحقیق مستقل دیگری، نک. رحیم ربیسنیا، تاریخ عمومی منطقه شروان در عهد شروان‌شاهان (تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰).

^{۲۷} برای ملاحظاتی بالا، به منابع پیش‌رو مراجعه شود: خواندمیر، ۱۳۶۲، ۶۶-۴۵۴؛ ولی‌قلی‌خان شاملو، قصص الخاقانی، تصحیح سیدحسین سادات ناصری (تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱)، ۳۴-۳۶؛ عالم‌آرای صفوی (مؤلف ناشناس) به‌کوشش یدالله شکری، ج ۲ (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳)، ص ۵۶ و ۵۸ و ۷۵-۶۳ و ترکمان منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۲۴.

فراهم می سازد. از این لحاظ، با مطالعه ماخذ دوران صفوی (قرن نهم لغایت اوایل دهم هجری/پانزدهم و اوایل شانزدهم میلادی) به اطلاعات چندینی دست یافتیم و با وجود این که گزارشات هیچ یک مبتنی بر مشاهده مستقیم نبوده است، لیکن تا حدی اصول عقلی در علیت باوری جغرافیایی در آنها رعایت شده است.

اما، علیت اشاره شده عمدتاً مرهون تأثیرپذیری مورخان از رابطه سیاست و قدرت در محیط جغرافیایی است؛ به این معنی که صفویان برای تأمین امنیت آذربایجان مجبور بودند بر مشکلات ناشی از وسعت زیاد آن غلبه کنند و همین امر آنان را مصلحتاً ساخت تا با اعمال حاکمیت بر این سرزمین، نوعی جغرافیای مقاومت را در برابر تهدیدات برونزا شکل دهند. طبیعتاً، این مقاومت به پی‌ریزی استراتژی آنان در برخی مناطق قفقاز شمالی و جنوبی، خاصه گرجستان انجامید.

بدین‌نهیج، مورخان صفوی به جغرافیای مناطقی توجه داشتند که صرفاً تمایل به شناسایی آن در ارتباط با حوادث معین داشتند. از این رو، گزارشات شان حاوی تغییرات بی‌دوام نقشه‌های جغرافیایی است. دو سؤال مهم برای مورخان این بوده که «چه چیزی اتفاق افتاد؟» و «کجا اتفاق افتاد؟» و در پژوهش حاضر، ما با دست‌چین کردن مباحث مطروحه پرسش دوم، به اطلاعات ممتازی از چند شهر استراتژیک و نیز مرزهای شمالی آذربایجان، نقش‌های مواصلاتی این خطه با قفقاز شمالی، مناطق مورد منازعه صفویان در قفقاز شمالی و جنوبی، اقوام، ادیان و تا حد کمی فرهنگ عامه دست یافتیم و با مقایسه‌هایی که از چند منابع متأخر صورت پذیرفت، اطلاعات جغرافیایی ما روبه تکمیل و تزیید گذاشت. با این وصف، استلزام‌هایی که با تعیین و ادغام دو علم جغرافیا و تاریخ مشخص می‌شود، ویژگی‌های جغرافیای تاریخی قفقاز و آذربایجان را در پدیداری گزاره‌های مورد توصیف مورخان طی سده‌های نهم و دهم هجری را تا حدودی آشکار می‌سازد.

منابع و مآخذ:

۱. آکینر، شیرین. (۱۳۶۶). اقوام مسلمان اتحاد جماهیر شوروی. ترجمه علی خزاعی فر. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۲. امیراحمدیان، بهرام. (۱۳۸۳). بررسی کشور شناسی جمهوری آذربایجان، ۱۳۸۳، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۳. _____ (۱۳۷۷). جغرافیای قفقاز. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه،
۴. بارتلد، ویلهلم. (۱۳۷۷). جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: بنگاه محمود افشار.
۵. باکیخانوف، عباسقلی آقا. (۱۳۸۳). گلستان ارم. تاریخ شیروان و داغستان از آغاز تا جنگ‌های ایران و روس. ویراستار عبدالکریم علی‌زاده. تهران: انتشارات ققنوس.
۶. بیات، عزیزالله. (۱۳۷۴). شناسایی منابع و مآخذ ایران: از آغاز سلسله صفویه تا مشروطیت. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
۷. پارسادوست، منوچهر. (۱۳۷۵). شاه اسماعیل اول پادشاهی دیرپای در ایران و ایرانی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۸. پیگولو سکایا و دیگران. (۱۳۵۴). تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی. ترجمه کریم کشاورز، چ ۴. تهران: انتشارات پیام.
۹. ترکمان منشی، اسکندریگ. (۱۳۶۴). تاریخ عالم‌آرای عباسی. خطاطی توسط باقری و تصحیح و مقابله توسط شاهرودی. چ ۲. تهران: نشر طلوع و سیروس.
۱۰. جناب‌دلی، میرزایگ - سن - سینی. روضه‌الصفویه. عکس برداری شده از نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی. شماره ۱۲۷۳۰
۱۱. خنجی اصفهانی، فضل‌الله بن روزبهان، تاریخ عالم‌آرای امینی. عکس برداری شده از نسخه خطی، کتابخانه فاتح استانبول به شماره ۴۴۳۰.
۱۲. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الح سینی. (۱۳۶۲). تاریخ حبیب‌ال سیر فی اخبار افراد بشر. با مقدمه جلال‌الدین همائی. به تصحیح محمد دبیر سیاقی. چ ۳. تهران: کتاب‌فروشی خیام.

۱۳. رییس‌نیا، رحیم. (۱۳۸۰). تاریخ عمومی منطقه شروان در عهد شروان شاهان. تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
۱۴. سفرنامه‌های ونیزیان (شش سفرنامه). (۱۳۴۹). ترجمه منوچهر امیری. تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۵. شاملو، ولی‌قلی‌خان. (۱۳۷۱). قصص الخاقانی. تصحیح سیدحسن سادات ناصری. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۷۱
۱۶. عالم‌آرای صفوی (مؤلف ناشناس). (۱۳۶۳). به کوشش یدالله شکری. چ ۲. تهران: انتشارات اطلاعات.
۱۷. عبدالطیف قزوینی، یحیی. (۱۳۶۳). لب‌التواریخ. به خط محمدباقر نیرومند و به سفارش ظیاءالدین محیط. تهران: انتشارات بنیاد گویا.
۱۸. غفاری قزوینی، قاضی احمد. (۱۴۰۴ق). تاریخ جهان‌آرا. دیباچه از حسن نراقی. تهران: کتاب‌فروشی حافظ.
۱۹. ل. سترینج، گای. (۱۳۸۳). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. چ ۸. تهران: شرکت انتشارات علمی - فرهنگی.
۲۰. مفتاح، الهامه و ولی، وهاب. (۱۳۷۲). نگاهی به ایران شناسی و ایران شناسان کشورهای مشترک‌المنافع و قفقاز. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
۲۱. واله اصفهانی، محمدیوسف. (۱۳۷۲). خلدبرین (ایران در روزگار صفویان). به کوشش میرهاشم محدث. تهران: بنگاه محمود افشار یزدی. ۱۳۷۲.
۲۲. هدایت، رضاقلی‌خان. (۱۳۳۹). تاریخ روضه‌الصفای ناصری: در ذکر پادشاهان دوره صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه. ج ۸. قم: کتاب‌فروشی‌های خیام و پیروزی.
۲۳. هینتس، والتر. (۱۳۶۲). تشکیل دولت ملی در ایران: حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی. ترجمه کیکاووس جهانداری. چ ۳. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۲۴. "Armenia, Azerbaijan and Georgia: Country Studies". (۱۹۹۵). Edited by Glenn. Curtis. Washington DC publishing.
۲۵. Berzeg, Sefer E. (۱۹۹۶) "Kafkasya ve Çerkesler bibliografyası: Berzeg. Kafkasya gerçeği". Türkiye: Samsun. E.

۲۶. Ehmedli, Ateş. (۲۰۱۱ Ocak- Haziran.) “Şirvan Halk Biliminin Coğrafi Tarih ve Etnoğrafik İlkeleri”. Motif Akademi Halkbilimi Dergisi. Azerbaycan Özel sayisi- İ.
۲۷. “Encyclopedia of The World’s Minorities”. (۲۰۱۳). Editor Skutsch. Carl, Vol ۱, A-F. Routledge: New York and London.
۲۸. Minahan, B James. (۲۰۰۰). “One Europe, Many Nations: A Historical Dictionary of European National Groups”. London: Greenwood press.
۲۹. Özey, Remezan. (۲۰۱۶). “Kafkaz Ülkeleri Coğrafiyası”. Ankara: Anakara Pagem akademi yayincilik.
۳۰. Özsaray, Mustafa. (۲۰۱۲). “Çerkeslerin İsalamlaşması: Çerkeslerin Eski Dinleri ve İslamiyetin Kuzey kafkazyaya Girişi”. İstanbul: İz Yayincilik.
۳۱. “The Statesman's Year Book: from ۱۹۶۹ to ۱۹۹۰”. (۱۹۸۲). Editor John Paxton. The University California's. Martin's Press.